رزمنده گردان عمار در گفت‌وگو با «جوان» از لحظات نفسگیر نفوذ به عمق خطوط دشمن می‌گوید

حماسه ۲۳ رزمنده در عمق خاکریزهای دشمن

احمد محمدتبریزی

گفت‌وگوی ما با مصطفی زین‌العابدینی یکی از عجیب‌ترین صحنه‌های دفاع مقدس را به تصویر می‌کشد. به گونه‌ای که انگار در حال دیدن فیلمی جنگی هستیم. دفاع مقدس و جبهه‌ها صحنه‌های عجیب و شگفت‌انگیز فراوانی داشته که حالا زین‌العابدینی روایتگر یکی از آنهاست. با او همراه می‌شویم تا ماجرای حفر تونل قبل از عملیات فتح‌المبین را بخوانیم.

چه سالی پای شما به جبهه و مناطق جنگی باز شد؟

سال ۵۹ و زمانی که ۱۵ سال بیشتر نداشتم وارد جبهه شدم و در مناطق جنگی حضور پیدا کردم. هر بار هم که از جنگ به عقب برمی‌گشتم به مبارزه و شناسایی منافقان مشغول می‌شدم.

از ماجرایی که برای شما طی عملیات فتح‌المبین رخ داد بگویید. در این عملیات چه مسئولیتی داشتید و چه بر شما گذشت؟

سه ماه قبل از عملیات پیروزمندانه فتح‌المبین از پادگان دو کوهه برای حفر تونلی از خاکریز خودمان به خاکریز دشمن اعزام شدیم. ما گروهان ویژه بودیم و برای حفر تونل اقدام می‌کردیم و حفر تونل توسط بچه‌های ما و ارتش انجام می‌شد. تونلی معروف که قبل از عملیات فتح‌المبین قرار بود از زیر خاکریز خودمان پشت خاکریز عراقی‌ها در بیاید. جبهه کرخه از رود کرخه تا تپه چشمه و دشت عباس ادامه پیدا می‌کرد. وظیفه ما این بود از سیل بند کنار رودخانه حرکت، تیربارچی را ساقط کنیم و به سمت هندلی بیاییم. از شگردهای عراقی‌ها زدن منطقه ال مانند بود که تلفات زیادی از ما می‌گرفت. به همین دلیل تونل را حفر کردیم تا از بغل آب نفوذ کنیم و هندلی را بگیریم و بعد اشاره کنیم بچه‌ها بیایند. تمام محاسبات تا شب پیش از عملیات خوب پیش رفت اما در شب عملیات ناگهان اتفاقاتی افتاد که کار را برایمان بسیار سخت کرد.

ایده تونل از کجا آمده بود؟

بچه‌های اطلاعات عملیات لشکر ۷ ولیعصر(عج)، فرمانده محور و فرمانده لشکر آقای رئوفی در جلسات متعددشان تعیین می‌کنند که تونلی از خاکریز خودمان تا پشت خاکریز دشمن زده شود. این تونل برای اصل غافلگیری دشمن بسیار مهم بود. یک گروهان ویژه برای انجام این کار در نظر گرفته شد که من هم در آن حضور داشتم. آن گروهان ویژه از گردان عمار بود که محمد صبور فرمانده و معاونش یک ارتشی از لشکر ۲۱ حمزه بود. ما حفر تونل را در حفاظت کامل اطلاعاتی انجام دادیم و حتی ارتشی‌ها هم نمی‌دانستند چنین کاری در حال انجام است. منطقه‌ای که تونل در آن زده می‌شد دست ما بود و کس دیگری هیچ اطلاعی از آن نداشت.

روند کار تونل و انجام عملیات چگونه پیش رفت؟

تمام محاسبات انجام شد و ما تصمیم داشتیم شب عید عملیات را انجام دهیم که حضرت امام دستور دادند امشب عملیات انجام نگیرد. این تدبیر رهبر انقلاب بود که ما آن شب عملیات انجام ندهیم چون عراقی‌ها آن شب احتمال انجام عملیات را می‌دادند و منتظرمان بودند. همه آماده بودند که دستور آمد امشب عملیات انجام نشود. بچه‌ها ناراحت شدند که چرا نباید عملیات انجام شود و وقتی متوجه شدند که این فرمان امام است با جان و دل قبول کردند و پذیرفتند. در حالت آماده‌باش ماندیم تا فردا شب که قرار شد عملیات انجام شود. دکتر سنگری و حجت‌الاسلام راجی برایمان سخنرانی کردند و حرف‌های خوبی گفتند. من آن شب نیت کردم و گفتم یا زهرا(س) می‌خواهم نشانی از خودت به من بدهی. شب عملیات با نام مبارک «یا زهرا» عملیات را شروع کردیم و بچه‌ها زیر نور مهتاب راه افتادند. چند روز قبل کسی که مسئول حفر تونل بود به شهادت رسید و همین تمام محاسبات را به هم ریخت.

شب عملیات وقتی از تونل در آمدیم، دیدیم ای دل غافل! ۲۰، ۳۰ متر قبل از خاکریز آنها در آمده‌ایم. خلاصه همه مانده بودیم که چکار کنیم. تونل حدود ۵۰۰ متر بود و چند متری برای رسیدن به خاکریز دشمن کم داشت. اصل انجام عملیات در آن منطقه دست ما بود و اگر شکست می‌خوردیم بچه‌ها قتل عام می‌شدند.

با چنین وضعیتی ادامه عملیات چگونه پیش رفت؟

دسته دو گروهان ویژه فرمانده‌اش شهید دهقانیان‌پور بود که بعد از شهادتش، شهید مسعود توتونچی فرمانده تیپ شد و من جانشینش شدم. ما ۲۳ نفر بودیم که از تونل در آمدیم و بنا شد دسته دو شهادتین را بگوید و داوطلبانه به روی مین برود تا راه برای دیگران باز شود. بچه‌ها خودشان را روی مین می‌انداختند تا معبر باز شود. ما هر چه خودمان را می‌انداختیم خبری نمی‌شد و گفتیم نکند الکی باشد. قبل از خاکریز ناگهان زیر پایم خالی شد و مین‌های خورشیدی عمل کرد و ما در چاله افتادیم. مسافتی که طی کردیم زیر پایمان خالی شد و خورشیدی‌هایی که به عنوان تله بودند داخل بدنمان می‌رفت. با سروصدایی که در آمده بود وضعیتمان مشخص شد. عراقی‌ها بلافاصله عکس‌العمل نشان دادند و شروع به تیراندازی کردند. آن لحظه شهید نوری و شهید عماری و چند نفر دیگر برای ساقط کردن تیربارچی کنار سیل بند اقدام کرده بودند که موفق به ساقط کردنش هم می‌شوند. بعد عملیات نفوذ را شروع کردیم و به وسط عراقی‌ها رفتیم. مأموریت‌مان این بود که سنگر استراحت دشمن را نابود کنیم. در حال انجام مأموریت، تیربار دوم را هم ساقط کردیم و می‌خواستیم برای تیربار سوم برویم که درگیری شدید و تن‌به‌تن شد. نیروی بسیار زیادی از عراقی‌ها برای مقابله با ما جمع شدند و ما ۲۳ نفر مقابل این تعداد زیاد نیرو گیر افتاده بودیم.

توان مقابله و مبارزه با این تعداد نابرابر و کم نیرو وجود داشت؟

به هر ترتیبی بود آنجا ماندیم و منطقه را حفظ کردیم. گفته بودیم کسی نباید برگردد. بچه‌ها باید اینها را مشغول می‌کردند تا معبر باز شود و دیگر نیروها برسند. مین‌های زیادی در مسیر بود. شهید دهقانیان‌پور فرمانده تیپ به روی مین رفت و از تنه به پایین قطع شد. فقط یک نفر به روی مین رفت و بقیه سالم رد شدند. عملیات شروع شد و بعد از قلع و قمع نیروهایمان حدود ۱۴ نفر ماندیم. تیراندازی‌ام خیلی خوب بود و بچه‌ها من را برای انهدام تیربارچی تانک خواستند. مسعود گفت برو تانک را بزن تا بچه‌ها را قتل‌عام نکند. تپه کوچکی بعد از دژ وجود داشت و بچه‌ها را آنجا مستقر کردم. به شدت تیراندازی می‌شد. آرپی‌جی‌زن که حالت موج‌گرفتگی پیدا کرده بود آرپی‌جی را محکم در دستش گرفته بود و هر کاری می‌کردم آرپی‌جی را نمی‌داد. با هر مصیبتی آرپی‌جی را گرفتم و به بچه‌ها گفتم من برای انهدام تانک می‌روم. یازهرایی گفتم و به وسط پیشانی تیربارچی زدم. به بالای تانکی که روی آن قرار داشت، رفتم و نارنجک را درآوردم، ضامن را کشیدم و آمدم روی برجک تانک بیندازم که یکی از بچه‌ها فریاد زد مصطفی! مواظب باش. من سریع سرم را بلند کردم و دیدم دوشکا را سمتم گرفته و همان لحظه تیری به شکمم خورد و از کمرم بیرون آمد. احساس کردم تمام وجودم از کمرم بیرون زده. تانک هم منفجر شد و من و تانک به روی هوا رفتیم. چند لحظه بعد به روی زمین افتادم. بچه‌ها این صحنه را که دیدند گفتند مصطفی شهید شده. گفتند سعید، برادرم را برگردانید تا نفهمد برادرش شهید شده است.

آنجا موفق شدید؟

وقتی تانک را منفجر کردم عراقی‌ها برای خاکریز دوم رفتند. من که روی زمین افتادم چند بار افتادم و بلند شدم. درد شدیدی داشتم و تشنگی بر من مستولی شده بود. خواستم آب بخورم اما گفتم خوردن آب شاید خودکشی محسوب شود و نخوردم. دهان و لبانم مثل چوب خشک شده بود. شهادتین را خواندم و درحال خواندن قرآن بودم. صدایی را شنیدم و فکر کردم از ایرانی‌ها هستند. خودم را به سختی تکان دادم و گفتم برادر کمکم کنید که متوجه شدم عراقی‌ها هستند. همان لحظه برای خلاصی شلیک کرد و دو تیر دیگر به شکمم خورد. به روی زمین افتادم و دردم چند برابر شد. برای قتل‌عام بچه‌ها آمده بودند. هر کسی را که زخمی شده بود می‌کشتند. انگار گفته بودند اسیر نگیرید و فقط بکشید. من را می‌زدند و اطلاعات می‌خواستند. آنها با لگد و قنداق اسلحه می‌زدند و من فقط یا زهرا و یاحسین می‌گفتم. هیچ اختیاری روی زبان و بدنم نداشتم و انگار همه چیز در اختیار خدا بود.

پایش را روی گردنم گذاشته بود و روی سینه‌ام نشست. بعد کلتش را در آورد و روی شقیقه‌ام گذاشت. الفاظ رکیکی به کار می‌برد و می‌گفت مثل سگ می‌کشمت. ناگهان دیدم صدای الله اکبر آمد. گردان بلال وقتی فهمیدند گردان عمار در محاصره است به کمک‌مان آمده بودند. دوباره درگیری شدت پیدا کرد و بچه‌ها به خاکریز دوم رفتند و هر کسی می‌آمد با تیر می‌زدند. من و غلامعلی دستوری، حسین رشادتیان و حمید ارشو چهار نفری از دزفول بودیم که توانستیم جان سالم به در بریم و بقیه بچه‌های گردان عمار شهید شدند. به خانواده‌ام گفته بودند که پسرتان شهید شده و برایم حجله و مراسم گرفته بودند. من را از دژ عراقی‌ها بالا می‌آوردند که دوباره ترکشی به پهلویم خورد. ۱۴ ترکش به بدنم خورده بود و پوست مهره‌های کمرم بیرون آمده بود و انگار قصابی شده بودم. جالب اینجا بود که بیهوش نمی‌شدم و خدا می‌خواست این صحنه‌ها را ببینم.

بعد از جانبازی چه اتفاقاتی برایتان افتاد؟

من را همراه چند جانباز داخل آمبولانس گذاشتند و به عقب بردند. حرکت که کرد توپی خورد و راننده و بهیاران شهید شدند. چند تا از بچه‌های بسیجی که با من دوست بودند و در آمبولانس حضور داشتند روی من افتاده بودند. صدایشان را می‌شنیدم که می‌گفتند بدن این هنوز گرم است. نای صحبت کردن نداشتم. می‌گفتند این زنده است و از کابین خودمان تا زاغه مهمات من را دوان دوان روی برانکارد بردند. دکتر می‌گفت کارش تمام است و زنده نمی‌ماند. دکتر نمی‌دانست که من صحنه را می‌بینم. تار چیزهایی را می‌دیدم و گوش‌هایم می‌شنید. با اصرار دوستان بسیجی آمبولانسی گرفتند و مرا به پایگاه چهارم شکاری بردند. من از هوش رفته بودم و وقتی به هوش آمدم دیدم خانمی بالای سرم است. فکر کرده بودند من لحظات آخرم است و می‌خواستند من را به سردخانه ببرند. وسط شهدا قرار داشتم و مانده بودم چکار کنم. با صدای خفیفی فقط توانستم بگویم خواهر! که پرستار جیغی کشید و مرا از آنجا بردند. کلی آدم بالای سرم آمدند و وضعیتم را بررسی کردند. الله‌اکبر می‌گفتند و مرا می‌بوسیدند. می‌گفتند تو شهید شده بودی و دوباره زنده شدی. از آنجا من را به تهران و بیمارستان مصطفی خمینی آوردند. با خانواده‌ام که در حال عزاداری بودند تماس می‌گیرند و می‌گویند کسی هست که باید شناسایی شود. آنها توضیح می‌دهند که پسرمان شهید شده و وقتی خانواده به تهران می‌آیند و بالای سرم می‌رسند بر اثر فشار عیادت‌ها دوباره حالم بد می‌شود. به کما می‌روم و من را عمل می‌کنند و دوباره علائم حیاتی‌ام می‌رود و برمی‌گردد و در آخر با وجود چند ترکش در بدنم سلامتی‌ام را پیدا می‌کنم.

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۵۳۹

نگاه

برای رامبد جوان و یادگاری هنرمندانه‌اش در خندوانه

■ **علیرضا محمدی**

رسانه ملی همواره سعی کرده است ولو به صورت مناسبتی هم که شده، رویدادهای خاص رخ داده در جنگ تحمیلی نظیر فتح خرمشهر و روزهای آغازین شروع جنگ (هفته دفاع مقدس) را پوشش دهد. دست‌اندرکاران برنامه‌های مختلف نیز سعی می‌کنند حتی‌المقدور حفظ ظاهر کرده و از تریبون این رسانه، یادکرد لفظی کوتاهی از چنین مناسبت‌هایی داشته باشند.

در این بین اما گاهی شاهد کم لطفی‌هایی نیز در خصوص واقعه عظیم دفاع مقدس در برخی از برنامه‌های صداوسیما هستیم، همین چند وقت پیش بود که یکی از برنامه‌های ورزشی پرطرفدار و نام آشنا در پرداختن به مناسبت‌های روز، به موضوعات گوناگونی اشاره کرد و بحث مناسبتی مربوط به دفاع مقدس را از قلم انداخت. اقدامی که باعث بروز انتقادهایی به این برنامه در فضای مجازی شد. بنابر این قلم گرفتن دفاع مقدس حتی در رسانه ملی نیز بعید و دور از ذهن نیست.

اما این روزها که برنامه «خندوانه» به عنوان یک برنامه شاد و مفرح، بینندگان بسیاری را به خود اختصاص داده‌است، بلکه حرکتی مشروع در جهت احقاق حق ملت ایران بوده است که به دلیل شرایط زمان، همراه با جنگ و مبارزه صورت گرفت. با نگاهی اجمالی به قسمت‌های اخیر برنامه خندوانه، رامبد جوان طی دو روز، دو قسمت از مجموعه‌اش را به مناسبت‌های دفاع مقدسی و یادگارهای این دوران اختصاص داد. یکی به مناسبت روز جانباز و دیگری مربوط به آزادسازی خرمشهر. موضوعاتی که ویژگی‌ها و حساسیت‌های خاص خود را دارند. جدای از آنکه برنامه خنده محور جوان می‌توانست تحت تأثیر وضعیت وخیم جسمی سردار جانباز حسین صفری قرار گیرد که هر دو چشم و دو پای خود را در جنگ تحمیلی از دست داده است (چنانچه خود رامبد با بغض به استقبال این جانباز سرافراز کشورمان رفت). او با دعوت از سردار روشنی از رزمندگان دوران دفاع مقدس، سخنی‌های طنزآمیز کردن یک برنامه با حضور یک نظامی بلندپایه را نیز به جان خرید.

گذشته از همه این موارد شاید جوان باید خود را آماده برخورد با طیفی از روشنفکرنماها نیز می‌کرد که در برخورد با مقدس‌ترین وقایع

بر خلاف آنچه از لودگی‌های مرسوم در چنین برنامه‌هایی انتظار می‌رود، مجری نام آشنای خندوانه یعنی «رامبد جوان» در چند قسمت چنان سنگ تمامی برای یادگاران جنگ و مناسبت‌های دفاع مقدسی گذاشت که در خوشبینانه‌ترین حالت نیز تصور نمی‌رفت این کمدین نسل نوی سینما و تلویزیون چنین قرابتی را با دفاع مقدس احساس کند

بر خلاف آنچه از لودگی‌های مرسوم در چنین برنامه‌هایی انتظار می‌رود، مجری نام آشنای آن یعنی «رامبد جوان» در چند قسمت چنان سنگ تمامی برای یادگاران جنگ و مناسبت‌های دفاع مقدسی گذاشت که در خوشبینانه‌ترین حالت نیز تصور نمی‌رفت این کمدین نسل نوی سینما و تلویزیون چنین قرابتی را با دفاع مقدس احساس کند، چه برسد به آنکه به شکلی بسیار زیبا و تاثیرگذار، واقعیت‌های ایثار رزمندگان کشورمان را به بینندگان غالبا جوان برنامه‌اش منتقل و بدعتی زیبا را نیز پایه‌ریزی کند.

هرچند تخصص نویسنده این یادداشت نیست که به تحلیل کارشناسانه برنامه‌های تلویزیونی بپردازد، ولی در آنجا که صدای رامبد جوان توسط همکارش ربوده شد و سپس با حضور یک رزمنده دفاع مقدس پس گرفته شد، این دیالوگ از زبان رزمنده غلامرضا شیرالی عنوان شد که: «حق را باید گرفت و ما در ماجرای فتح خرمشهر همین طور که صدای آقای جوان را از تو پس می‌گیریم، حق‌مان را پس گرفتیم» به شکلی نو به نسل جوان یادآور شد که آنچه رزمندگان طی هشت سال جنگ تحمیلی انجام دادند، صرفاً جنگجویی و مبارزه نبوده، بلکه دینی مردم کشورشان، وقاحت به خرج داده و دست به انتقاد می‌برند. (همان طور که یکی از هنرپیشه‌های زن سینما و تلویزیون به جهت احترام به ایام سوگواری سیدالشهدا(ع) و قرار دادن مطالب مربوط به این ایام در صفحه فیس بوک خود، مورد هجوم برخی از جریان‌ها قرار گرفت) اما مجری برنامه خندوانه با پذیرفتن چنین ریسکی احترام به ارزش‌ها را ترجیح داد و (به زعم نویسنده یادداشت) برنامه خود را در اذهان مخاطبان جاودان ساخت و اتفاقاً دو برنامه روز جانباز و فتح خرمشهرش نیز شیرینی‌ها و ظرافت‌هایی داشتند که عیار خندوانه را بالاتر بردند.

در پایان باید گفت هرچند وظیفه ذاتی همه ماست که خود را وامدار یادگاران جنگ و حماسه‌های رخ داده در دفاع مقدس بدانیم و در نیل به این مسیر هیچ منتی نیز بر جانبازان، ایثارگران و خالقان دفاع مقدس وارد نیست اما در روزگاری که بی‌حرمتی حتی به مقدس‌ترین داشته‌های مردم کشورمان با توجیه به اصطلاح روشنفکرمآبانه برخی از افراد و جریان‌ها صورت می‌گیرد، از رامبد جوان تشکر می‌کنیم که یادگاران جنگ را از قلم نینداخت و ارادت قلبی‌اش را به شکلی هنرمندانه به نسل جوان انتقال داد.

جدول

از راست به چپ

■۱- کنایه از چیز با ارزش- ستون پنجم ■۲- زشت- دوم نشده- پایتخت غنا ■۳- اسب تبریزی- نفس سوزناک- سبک شعری سعدی شیرازی- دهی درجاده هراز با پانزده چشمه آب معدنی ■۴- مسلم و قطعی- زبانه آتش- ازسبزیجات خوردنی ■۵- پناهگاه- ادعای بی اساس و دروغین- نام دکارت، فیلسوف فرانسوی- صدمترمربع ■۶- سیخونک- یکپارچگی- میوه تلفنی ■۷- بازگشت دادن- بخش سایش پذیرترمز- طباخ ■۸- پنج آذری- بلندترین استخوان بدن- بهانه برای رسیدن به سود بیشتر در معاملات- ناشنوا ■۹- ارابه- واحدشمارش شتر- آبزی خوشمزه ■۱۰- لباس- اندر بلای سخت پدیدآید/فضل و بزرگمردی و...- بچه می‌کشد ■۱۱- هنوز فرنگی- اسفنج فشرده- ستاره دنباله‌دار- امت‌ها ■۱۲- ژنراتوربرق- دخترلر- خانه با عرصه مشجر ■۱۳- یک حرف و سه حرف- کشور شمال امریکای جنوبی با مرکزیت جورج‌تاون- تکرارش نام درختی است- بدی ■۱۴- سمت راست- مادرباران- سوغات یزد ■۱۵- ازجاده‌های زیبای کشور- ازرشته‌های ریاضیات عالی

از بالا به پایین

■۱- کریم اهل‌بیت- زمانی که درحمل و نقل بین‌المللی و پرواز هواپیماها کاربرد دارد ■۲- حرکت وجنبش- شکست ورزشی- آمارناتمام ■۳- راندن مزاحم- درخت انگور- خوشگذرانی- فیلم احمدرضادرویش ■۴- رود و جاده‌ای در شمال- ضمیرغایب- قیمت بازاری- جدید ■۵- نشانه قرآنی- محلی برای توقف و بارگیری کشتی‌ها- پول ویتنام ■۶- عدد منفی- استانی در آثارسعدی- مکان و آشیان ■۷- بالارفتن- عمل دم و بازدم- ازشهرهای استان یزد ■۸- هوش و حافظه- واحد شمارش گردو- ضرورت توسعه اقتصادی- جواب مثبت ■۹- از فروع دین- پسوندی که معنی صاحب و دارنده را می‌رساند- ازگلهای خوشبو به رنگ زرد ■۱۰- قرارداده شده- بیماری مشترک بین انسان و دام- ظرف فرورفته ■۱۱- آبگوشت ساده- بیماری سگ- بخشش ■۱۲- یک ویک- کلمه شگفتی- صدازدن طلبکارانه- رؤسا ■۱۳- فرمان کشتی- غده‌ای درچشم- یک‌صدم هکتار- کافی ■۱۴- مهارشتر- زیرک وموذی- هرنوع پارچه ■۱۵- ماده شیرین کننده مواد غذایی- دریاسالار

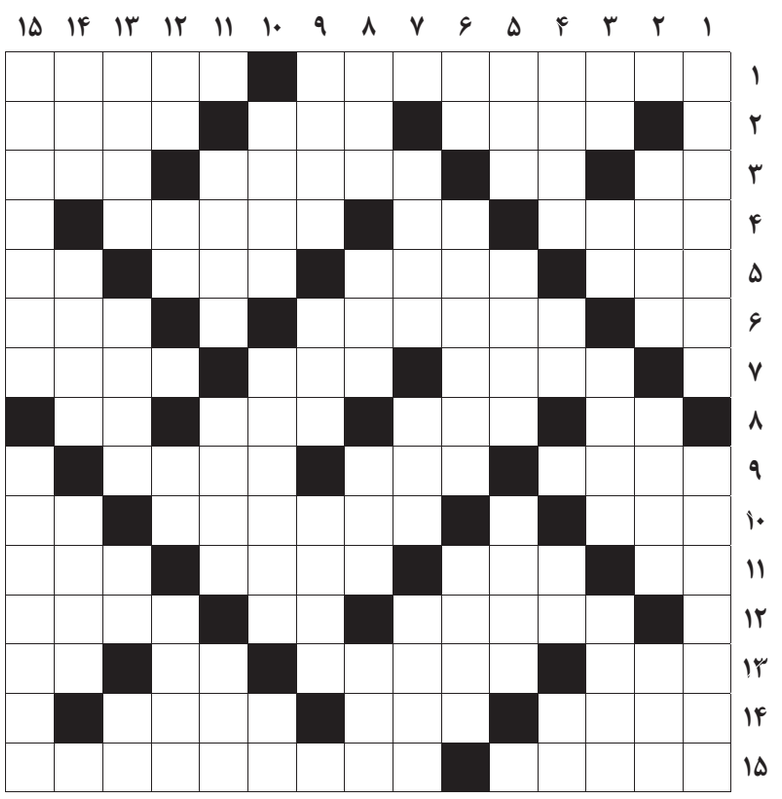

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

				۲	۸			
۶		۴	۷					
		۸				۹	۲	
۹		۶					۵	
						۷	۸	۳
				۱	۳			
۱	۵							
			۸		۲	۳		
						۲	۷	

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۴۵۳۸

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ا	ر	ا	م	گ	ا	ه	ش	ی	خ	ص	ف	ی	■	ز
۲	ب	و	ا	■	م	ت	ز	ل	ز	ل	■	ش	ه	ل	ا
۳	و	ا	■	ا	ر	و	م	■	د	خ	و	■	و	ا	م
۴	س	ن	ا	ب	ا	د	■	ق	ا	ا	ن	ی	■	ک	ش
۵	ف	■	پ	ل	ه	■	د	ل	د	ل	■	ا	ز	■	گ
۶	ی	ا	ر	ه	■	ک	ن	د	ی	■	م	س	ا	ف	ر
۷	ا	و	ت	■	د	ا	ی	ر	■	ک	ل	ی	ب	ر	■
۸	ن	ل	م	■	ب	و	د	ا	■	س	ا	ک	ن	ا	پ
۹	■	م	ب	ا	ش	ر	■	ک	و	س	ه	■	س	خ	ی
۱۰	ا	ک	ا	ر	س	■	م	ب	ی	ت	■	م	ا	ی	ر
۱۱	پ	■	ک	و	■	م	ا	ی	ل	■	م	و	ر	■	م
۱۲	ر	ن	■	ت	و	ا	ت	ز	■	م	ا	ک	ی	ا	ن
۱۳	ا	ر	ل	■	ک	ل	ر	■	م	س	چ	د	■	ل	گ
۱۴	ه	م	ا	م	■	م	ی	ا	ن	ب	ر	■	ح	ر	ا
۱۵	ه	■	د	ا	د	و	س	ت	د	ب	ا	م	ر	د	م